

در باره اتوریته¹

فردریک انگلس

ترجمه: نازنین و یامین

عده‌ای از سوسیالیست‌ها اخیراً جنگ صلیبی منظمی را علیه آنچه که «اصول اتوریته» می‌نامند، براه انداخته‌اند. کافی است به آنان گفته شود که این یا آن اقدام، مبتنی بر اتوریته (*Authoritarian*) است تا محکومش کنند. این شیوه از ساده‌سازی به حدی پوچ است که لازم آمد تا آنرا کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

اتوریته در مفهومی که در اینجا بکارگرفته می‌شود، معنایش این است: تحمیل خواست دیگری بر خواست ما. از طرف دیگر در اتوریته، تحت سلطگی مفروض است. در حال حاضر، از آنجایی که این دو کلمه (تحمیل اراده و تحت سلطگی) بد نظر می‌رسند و رابطه‌ای را که نمایندگی می‌کنند برای طرف تحت سلطه ناپسند است، این سؤال طرح شده که آیا راهی هست که بتوان از شر آن (اتوریته) خلاص شد؟ یا در شرایط جامعه حاضر، آیا نمی‌شود سیستم اجتماعی دیگری ساخت که در آن عرصه بر اتوریته تنگ گردد و نتیجتاً مجبور به محو شدن شود؟

در بررسی شرایط اقتصادی، صنعتی و کشاورزی‌ای که مبنای جامعه بورژوازی کنونی را تشکیل می‌دهند، درمی‌یابیم که گرایش رو به رشدی برای جایگزین کردن کار مجزا با کار مرکب افراد وجود دارد. صنعت مدرن، با کارخانه‌های بزرگ و ماشین‌هایش، و صدها کارگر ناظر بر ماشین‌های پیچیده‌ای که با نیروی بخار کار می‌کنند، جایگزین کارگاه‌های کوچک و تولیدکنندگان منفرد شده است.

کالسکه‌ها و ارابه‌های جاده‌ها، با قطارهای راه‌آهن جایگزین شده‌اند، درست همانطوریکه قایق بادی و ماهیگیری، با کشتی‌های بخار. حتی کشاورزی هم

بطور فزاینده‌ای زیرسلطه ماشین و نیروی بخار درآمده که با سهولت ولی با اراده‌ای خستگی‌ناپذیر، در حال جایگزین کردن ملک‌داران کوچک با کاپیتالیست‌های بزرگی هستند که به کمک کارگران مزدبگیر، بخش‌های بزرگی از زمینها را به زیرکشت برده اند.

در همه جا، کارِ مرکب، با پیچیدگی فرآیندهای بهم وابسته، جایگزین کارِ غیروابسته‌ای می‌شود که [پیش‌تر] توسط افراد صورت می‌گرفت. اما کسی که از کارِ مرکب حرف می‌زند، دارد از سازمان سخن می‌گوید. حال در چنین شرایطی، آیا امکانش هست که سازمان بدون اتوریته داشت؟ فرض کنید که یک انقلاب اجتماعی، سرمایه‌داران را از قدرت ساقط کرده باشد، حال چه کسی اتوریته‌اش را بر تولید و توزیع ثروت اعمال خواهد نمود؟ فرض کنید که با همه نقطه‌نظرات مبتنی بر اتوریته موافقید و زمین و ابزار کار به مالکیت کُلکتیو [اشتراکی] کارگرانی که از آنان استفاده می‌کنند، درآمده باشند، آیا در این جا، اتوریته از بین رفته یا آنکه تنها تغییر فرم داده؟ خب بگذارید ببینیم.

برای مثال، یک کارخانه نخ‌ریسی را فرض کنید. پنبه باید از تقریباً شش مرحله عملیات بهم پیوسته بگذرد تا به شکل نخ درآید. این عملیات عموماً در اتاق‌های مختلف صورت می‌گیرند. بعلاوه برای اینکه ماشین‌ها کار کنند، نیاز هست به یک مهندس، برای نظارت بر ماشین بخار، مکانیک‌هایی برای تعمیرات جاری و کارگران زیاد دیگری که محصولات را از یک اتاق به اتاق دیگر حمل کنند، و غیره. همه این کارگران، از مرد و زن و بچه، موظف‌اند تا راس ساعت معینی کارشان را شروع و خاتمه دهند که توسط اتوریته نیروی بخار تعیین می‌شود که هیچ اهمیتی برای خودمختاری فردی قابل نیست. کارگران باید، از اینرو، اول از همه ساعات کار را بشناسند و بفهمند، و وقتی که این ساعات تعیین شدند، باید همگی‌شان، بدون هیچ استثنایی، رعایت‌اش کنند. پس از آن، مسایل ویژه‌ای در هر اتاق و در هر لحظه، در خصوص نحوه تولید و توزیع ماتریال و غیره مطرح می‌شوند که باید با تصمیم نماینده‌ای که در راس هر شاخه از کار، گماشته شده و یا در صورت امکان، توسط آرای اکثریت، حل‌وفصل شوند؛ و خواست (اراده) هر فرد، همیشه مجبور است تا تابع آن [تصمیم] باشد، که معنایش این خواهد بود که مسایل مزبور مبتنی بر اتوریته حل شده‌اند. ماشین‌های اتوماتیک کارخانه‌های بزرگ، بسیار مستبدتر از کاپیتالیست‌های خردی هستند که هم اکنون کارگران را استخدام می‌کنند. لاقلاً از منظر ساعات کار، یکی ممکن است بر سر در این کارخانه‌ها بنویسد *Lasciate ogni autonomia, voi che entrate!* (ای کسی

که وارد می‌شوی، همه اتونومی [خودمختاری] را پشت سر می‌گذاری! اگر انسان توانست که بکمک دانش و نبوغ مبتکرانه‌اش بر نیروهای طبیعی مهار بزند، همین [نیروها] با به انقیاد کشیدنش، از او انتقام گرفتند؛ به این شکل که وقتی انسان به کارشان گرفت، به سلطه یک استبداد واقعی که مستقل از هر گونه سازمان اجتماعی بود، تن داد. خواست الغای اتوریته در صنایع بزرگ، بواقع مترادف است با خواست الغای خود صنعت و تخریب صنعت بافندگی، بمنظور بازگشت به دوک نخریسی است.

بگذارید یک مثال دیگر بزنیم؛ خط راه آهن. در اینجا نیز همکاری تعداد نامحدودی از افراد، مطلقاً ضروری است؛ و این همکاری باید بنحوی در طول زمان دقیقاً ثابتی انجام شود که حادثه‌ای پیش نیاید. در اینجا نیز نخستین شرط کار، حضور سلطه‌ای است که مسایل تابع [مربوطه] را حل و فصل کند. این [سلطه] می‌تواند توسط یک نماینده منفرد یا کمیته‌ای که قرار هست تا خواست اکثریت پرسنل را نمایندگی کند، اعمال شود. در هر دو حالت، یک اتوریته قوی و آشکار وجود خواهد داشت. ضمناً چه بلایی بر سر اولین قطار در حرکت خواهد آمد اگر که اتوریته پرسنل راه آهن بر مسافران "الغا" شده باشد؟ اما ضرورت وجود اتوریته، و آنهم از نوع آمرانه‌اش، هیچ جای دیگری بهتر از عرشه کشتی شناور در دریای آزاد، خودش را آشکار نمی‌کند. در آنجا، به هنگام خطر، زندگی همگان به اطاعت فوری و مطلق، از خواست یک فرد گره خورده است. وقتی من چنین منطقی را در برابر مخالفین افراطی اتوریته می‌گذارم، تنها پاسخی که می‌توانند به من بدهند این است: بله. حقیقت دارد؛ اما این [نوع از] اتوریته، که ما به نمایندگانمان تفویض می‌کنیم، فرق دارد؛ ما به آنها یک ماموریت می‌سپاریم! این آقایان گمان می‌کنند که وقتی اسامی چیزی را تغییر می‌دهند، خود آن را هم تغییر داده‌اند. این چنین است که ژرف اندیشان، همه دنیا را به استهزا می‌گیرند!

به این ترتیب ما دیدیم که در یک سو، یک اتوریته معین، صرفنظر از شکل نمایندگی‌اش، وجود دارد و در سوی دیگر، یک تحت‌سلطگی معین، که چیزهایی مستقل از سازمان اجتماعی هستند، که توامان و همراه با شرایط مادی و در جریان تولید و گردش محصولات به ما تحمیل می‌شوند. بعلاوه دیدیم که شرایط مادی تولید و توزیع، الزاماً با رشد صنایع بزرگ و کشاورزی بزرگ، توسعه می‌یابند و تمایل فزاینده‌ای برای بزرگتر کردن قلمرو این اتوریته دارند. از اینرو چنین ادعایی که اصول اتوریته شرّ مطلق و اصول اتونومی خیر مطلق هستند، یاوه‌گویی است. اتوریته و اتونومی مقولاتی نسبی هستند که قلمروشان، تحت

مراحل مختلفِ تکامل جامعه تغییر می‌کند. اگر اتونومیست‌ها به بیان این نکته اکتفا می‌کردند که سازمان اجتماعی آینده، اتوریته را در چهارچوبی محدود خواهد نمود که شرایط تولید آن را اجتناب‌ناپذیر می‌کند، آنوقت می‌توانستیم همدیگر را بفهمیم. اما آنها نسبت به همه فاکت‌هایی که اتوریته را اجتناب‌ناپذیر می‌کنند، کور هستند و با احساسات آتشین به جنگ دنیا می‌روند.

چرا مخالفین اتوریته فقط خود را به جیغ‌کشیدن علیه اتوریته سیاسی یا دولت محدود نمی‌کنند؟ همه سوسیالیست‌ها موافقند که دولت سیاسی، همراه با اتوریته سیاسی‌اش، متعاقب انقلاب اجتماعی‌ای که در راه است، از بین خواهد رفت. بعبارت دیگر، کارکردهای عمومی خصلت سیاسی‌شان را از دست خواهند داد و به کارکردهای اداری ساده‌ای بدل خواهند شد که از منافع حقیقی جامعه حفاظت می‌کنند. اما مخالفین اتوریته خواهان الغای فوری دولت سیاسی، با یک ضربه هستند؛ حتی پیش از آنکه شرایط اجتماعی‌ای که تولدش را امکان‌پذیر کرده، منهدم شده باشد. آنها خواهان آنند که اولین اقدام انقلاب اجتماعی، الغای اتوریته باشد. آیا این آقایان هرگز یک انقلاب را دیده‌اند؟ انقلاب قطعا اتوریته‌گراترین چیزی است که وجود دارد؛ اقدامی است که طی آن بخشی از مردم با توسل به تفنگ، سرنیزه و توپ - یا همان ابزارهای اعمال اتوریته، اگر چنین چیزهایی وجود داشته باشند، خواست‌اش را به بخش دیگر تحمیل می‌کند. بخش پیروز اگر نخواهد مبارزه بیهوده‌ای انجام داده باشد، باید این حاکمیت را از طریق وحشتی حفظ کند که اسلحه‌اش در دل مرتجعین ایجاد می‌کند. آیا کمون پاریس می‌توانست حتی یک روز دوام بیاورد اگر که از اتوریته مردمان مسلح، در برابر بورژوازی استفاده نمی‌کرد؟ برعکس، آیا ما سرزنش‌اش نمی‌کنیم که چرا به اندازه کافی از اتوریته‌اش استفاده نکرد؟

بنابراین، یکی از این دو شق صدق می‌کند: یا اینکه مخالفین اتوریته نمی‌دانند درباره چه چیزی حرف می‌زنند، که در اینصورت کارشان چیزی بغیر از ایجاد سردرگمی نیست؛ یا اینکه بخوبی می‌دانند چه می‌گویند، که در اینصورت کارشان خیانت به جنبش پرولتاریا است. در هر دو صورت، آنها به ارتجاع خدمت می‌کنند.

¹ [لینک دسترسی](#) به متن اصلی